

دولت اسلامی و عدالت

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهور و هیأت وزیران

۸۴/۰۶/۰۸

معنای شعار دولت اسلامی این است که ما می‌خواهیم اعمال فردی، رفتار با مردم، رفتار بین خودمان، و رفتار با نظام‌های بین‌المللی و نظام سلطه‌ی امروز جهانی را به معیارها و ضوابط اسلامی نزدیکتر کنیم. این شعار، بسیار با ارزش است؛

بسم...الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از بیانات مفید و پرمغز جناب آقای احمدی نژاد خیلی متشکریم. مناسبت خوبی است برای تجدید یاد این دو شهید عزیز و عالی قدر؛ شهید رجایی و شهید باهنر. این حرف درستی است که این دو نفر حقاً نماد دولتمردان متعهد و پایبند و مردان جمهوری اسلامی بودند. امیدواریم ان شاء... خداوند متعال با رحمت و مغفرت و فضل بی‌پایانش با آنها رفتار کند و ما را هم موفق بدارد تا بتوانیم ان شاء... در همان راه و مسیر حرکت کنیم.

شروع دولت جدید مصادف است با ایام متبرک رجب و شعبان و روزها و شبهای یاد و ذکر و خشوع. مناسبت بسیار مهمی است؛ اینها را دست کم نگیرید و به نام خدا و با یاد خدا شروع کنید. بنا بگذارید که در همه‌ی آفات و احوال و در فرصتی که خدای متعال در اختیار شما گذاشته، خودتان را، دل‌تان را، عملتان را از خدای متعال منقطع نکنید. ارتباط با خدا تضمین‌کننده‌ی صحت عمل و استقامت در راه است. اگر بخواهیم در این جاده درست حرکت کنیم، با ظواهر دلفریب زودگذر از راه پرت نیفتیم و به سمت هدف، مستقیم حرکت کنیم، حتماً در این کار، یاد خدا و اتکاء به خدا و اتصال دائمی به خدا مورد نیاز است؛ این را باید دستور همیشگی خودمان قرار دهیم. این که شاعر می‌گوید «خوشا آنان که دائم در نمازند»، منظورش این نیست که دائم رو به قبله نشسته‌اند یا ایستاده‌اند و یا رکوع و سجود می‌کنند؛ منظور، روح نماز و ذکر و یاد خداست. باید دائم در یاد خدا بود. در هر تصمیمی، در هر اقدامی، در هر حرفی که می‌زنیم - که حرف من و شما، حرف یک آدم عادی نیست؛ تأثیراتش خیلی وسیع است - در هر گزینشی که می‌کنیم، در هر جذبی، در هر دفعی، معیار خدایی را در نظر داشته باشیم. ملاک هم این است که هوای نفس و اغراض شخصی در کار نباشد. در هر چیزی اغراض شخصی و

این را یک سیره‌ی قطعی برای خودتان قرار دهید. علامت بگذارید، فردا از دنباله‌اش بخوانید. تا آنجایی که می‌توانید، به نماز و توجه و ذکر در نماز و به نوافل اهمیت دهید. خدای متعال به پیغمبر اکرم می‌فرماید: «قَمِ اللَّيْلُ أَلَا قَلِيلاً. نصفه او انقص منه قليلاً. او زد علیه و رَتَلَ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً. اَنَا سَنَلِقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلاً»؛ یعنی نصف شب را بیدار بمان، یا دو ثلث شب را بیدار بمان و عبادت کن - که این برای پیغمبر است؛ من و شما خیلی دهنمان می‌چاید که از این حرفها برای خودمان بزنیم - چرا؟ «اَنَا سَنَلِقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلاً»؛ ما می‌خواهیم سخن سنگینی را به تو القاء کنیم؛ می‌خواهیم حرف بزرگی را به تو بزنیم؛ بنابراین باید خودت را آماده کنی.

بار سنگین احتیاج به آمادگی روحی دارد؛ این آمادگی روحی هم همین‌طوری به دست نمی‌آید. این که ما بگوییم آقا برو دلت را صاف کن، بله، اساس همان صاف کردن دل است؛ اما صاف کردن دل فقط از راه نماز، از راه توسل، از راه توجه و از راه ذکر به دست می‌آید.

اگر کسی خیال کند که می‌توان دل و روح را بدون اینها صاف کرد، سخت در اشتباه است. از راه گریه‌ی نیمه‌شب، از راه خواندن قرآن با تدبیر و با دقت، از راه خواندن ادعیه‌ی صحیفه‌ی سجاده، دل انسان صاف می‌شود؛ و آلا این‌طوری نیست که بگوییم آقا برو دلت را صاف کن؛ هر کاری هم کردی، کردی.

خداوند ان شاء... این حرفها را اول در دل بنده مؤثر کند تا بلکه یک خرده آدم شویم؛ بعد هم در دل شما دوستان و برادران و خواهران ان شاء... مؤثر قرار دهد. خداوند ان شاء... از شما راضی باشد و بتوانید در طول این مدت طبق وظیفه‌ی الهی‌تان عمل کنید و در پایان این مدت هم خرسند و خوشحال باشید. والسلام عليكم و رحمة الله...

دین ماها.

در یکی از تاریخ‌ها خواندم زمانی که ولید بن عبدالملک خلیفه شده بود، چون خیلی اهل جمع کردن ثروت و جواهرات و اشیاء قیمتی بود، مردم کوچه و بازار وقتی به همدیگر می‌رسیدند، مکالماتشان از این قبیل بود: آقا! فلان لباس را آوردند، شما خریدید؟ آقا! فلان نگین را فلان کس آورده، شما خریدید؟ یعنی مردم همه‌اش راجع به خرید و فروش وسایل و اشیاء زینتی و امثال اینها حرف می‌زدند. بعد از ولید، سلیمان بن عبدالملک خلیفه شد. او اهل ساختمان‌سازی بود و به کاخ‌سازی و ساختمان‌سازی خیلی عشق می‌ورزید. این مورخ می‌گوید مردم حتی وقتی برای نماز به مسجد می‌آمدند، یکی می‌گفت: آقا! شما کار ساختمانی منزلتان را تمام کردید؟ دیگری می‌گفت: آقا! شما فلان خانه یا زمین را خریدید؟ دیگری می‌گفت: آقا! شما آن دو اتاق را اضافه کردید؟ حرفهایشان همه از این قبیل بود. بعد از این دو نفر، عمر بن عبدالعزیز آمد. او اهل عبادت بود. مورخ می‌گوید مردم کوچه و بازار وقتی به هم می‌رسیدند، یکی می‌گفت: آقا! راستی شما دیروز دعای ماه رجب را خواندید؟ دیگری می‌گفت: آن دو رکعت نماز را خواندید؟ بنابراین رفتار ماها یک تأثیر قهری در رفتار مردم دارد. ساده‌زیستی بسیار چیز خوبی است.

برادران عزیز و خواهران عزیز! بارتان سنگین و کارت‌ان دشوار است. اگر خوب عمل کنید، اجرتان دو برابر است؛ اما اگر خدای نکرده بد عمل کنید، مؤاخذه‌تان هم دو برابر است. برای این که بتوانید این راه را سالم طی کنید و ۱۴۵۰ روزی را که در پیش دارید، بخوبی سپری کنید، باید خود را به خدا وصل کنید. قرآن خواندن هر روز را فراموش نکنید. هر روز حتماً قرآن بخوانید؛ هر مقداری می‌توانید. آنهایی که ترجمه‌ی قرآن را می‌فهمند، با تدبیر به ترجمه نگاه کنند. آنهایی که ترجمه‌ی قرآن را نمی‌فهمند، یک قرآن مترجم خوب - که الحمدلله زیاد هم داریم - کنار دستشان بگذارند و به ترجمه‌ی آن نگاه کنند. ممکن است ده دقیقه صرف وقت کنید و یک صفحه یا دو صفحه بخوانید؛ اما هر روز بخوانید؛

هوای نفس وارد شود، غیر خدایی است. اگر اینها دخالتی نداشت، عامل اصلی و عمده عبارت خواهد بود از ادای وظیفه و انجام تکلیف؛ این خدایی است. همیشه به این یاد باشید.

کار جدیدی که شروع کرده‌اید، ماهیتاً با خدمات قبلی شما متفاوت است. همه‌ی شما - غیر از تعداد معدودی که در دولت قبل مشغول انجام خدمت بودند - قبلاً مشغول خدماتی بودید؛ آن خدمات هم با ارزش است؛ لیکن این کار جدید ماهیت دیگری دارد؛ این کار، دسته‌جمعی است؛ آن هم در یک گستره‌ی عظیم ملی. بنابراین، این مجموعه دارد یک کار انجام می‌دهد. باید همواره متوجه این حقیقت بود که کارهای شما اگرچه انواع مختلفی دارد، اما همه‌ی آنها در حقیقت یک کار است؛ مظهرش هم هیأت وزیران است که دور هم جمع می‌شوید. هدایت‌کننده و به تعبیری که بنده تکرار می‌کنم، پلیس راهنمای این بیست و چند راه، رئیس‌جمهور محترم است که هماهنگی ایجاد می‌کند تا بشود این کار واحد بزرگ را انجام داد؛ و آن کار واحد بزرگ عبارت است از پیشرفت و ارتقاء کشور به سمت و سوی اهدافی که برای خودمان ترسیم کرده‌ایم، که همان اهداف انقلاب اسلامی است و ریزتر شده، آنچه در سند چشم‌انداز بیست‌ساله تبیین شده است. برای این کار بزرگ، همه‌ی این مدت را قدر بدانید. شما چهار سال، یعنی حدود ۱۴۵۰ روز وقت دارید. هر روزی که می‌گذرد، یکی از این عددها برداشته می‌شود و مجموعه به صفر نزدیک می‌شود. هر یک روزتان غنیمت است. این ۱۴۵۰ روز، چشم‌انداز و گستره‌ی وسیعی است. برای این مدت نسبتاً طولانی خیلی کارها می‌شود کرد. امیرکبیر که یک چهره‌ی ماندگار در تاریخ ماست و واقعاً کارهای بزرگی هم کرده، همه‌ی حکومت او سه سال بود؛ یعنی یک سال از مدتی که بناست علی‌العجاله شما در این مسؤولیت مشغول باشید، کمتر است؛ اما آنقدر این کار، مهم و بزرگ و جدی بود که تاریخ، امیرکبیر را فراموش نمی‌کند؛ و الاً قبل از این که بیاید در رأس صدارت قرار بگیرد، و بعد که به کاشان

تبعید شد، دیگر چیزی در پرونده‌ی او وجود ندارد؛ همین سه سال است. بنابراین، این چهار سال وقت کمی نیست؛ یک گستره‌ی طولانی است. از الان که شما شروع کنید و به آفاق بلندی که جلوی چشم دارید، نگاه کنید، همه کار می‌توانید انجام دهید. روزی خواهد رسید که شما وقتی به جلوی رویتان نگاه می‌کنید، می‌بینید دیگر فرصتی باقی نمانده؛ مثلاً سه ماه یا شش ماه مانده. در آن سه ماه و شش ماه، دیگر نمی‌شود کار جدی انجام داد؛ مگر استمرار و به نتیجه رساندن این کارها. از الان به فکر باشید و یک روز را هم غنیمت بشمارید؛ یعنی یک روز هم نباید هدر برود. این طور نباشد که بگوییم چهار سال وقت هست؛ ان شاء... سر فرصت به کار می‌رسیم؛ نه، از همین روز اول و ساعت اول باید کار را به طور جدی شروع کنید. چون می‌دانم نیت‌هایتان خوب و خدایی است و برای خدمت وارد این مقوله شده‌اید، مطمئنم که اگر ان شاء... همین نیت را برای خودتان حفظ کنید، خدای متعال کمک خواهد کرد. البته بدانید حفظ نعمت به مراتب مشکل‌تر از کسب نعمت است. در قرآن می‌گوید: «أَنْ أَلْذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا». فقط «رَبَّنَا اللَّهُ» گفتن کافی نیست؛ «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» هم لازم است؛ آن وقت «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ».

استقامت کردن اساس کار است؛ والا یک وزنه‌ی سنگین را آدم ضعیفی مثل بنده هم ممکن است بردارد و یک لحظه سر دست بلند کند؛ لیکن نمی‌تواند نگه دارد؛ آن را می‌اندازد. قوی و کننده‌ی کار، کسی است که بتواند این وزنه‌ی سنگین را ظرف مدت لازم سر دستش نگه دارد. خیلی از ماها نیت‌هایمان خوب است و با نیت خوب وارد می‌شویم؛ اما نمی‌توانیم این نیت را نگه داریم؛ این نیت در اثنای راه به موانعی برخورد می‌کند؛ سایش پیدا می‌کند؛ کمرنگ و ضعیف می‌شود و احیاناً یک جاذبه‌ی قوی معارضی دل را - که جایگاه نیت، دل است - به سوی خودش جذب می‌کند؛ یک وقت نگاه می‌کنید، می‌بینید اصلاً نیت رفت؛ نیت یک چیز دیگر شده؛ آن وقت راه انسان عوض

کشور در زمینه‌ی سیاسی مشکلی داریم، که این مشکل را می‌توان با یک کار اقتصادی و با محاسبه حل کرد؛ ولی دستان خالی است. یک وقت می‌بینیم بخش اقتصادی ما آمده یک کار اقتصادی کرده که ما اصلاً از آن باخبر نشدیم؛ که اگر باخبر می‌شدیم، مشکل سیاسی مان را به وسیله‌ی او حل می‌کردیم. وزرای محترم خارجه‌یی که اسم آوردم، مکرر گفته‌اند که گاهی اوقات مسؤولان بخش‌های اقتصادی در خارج معامله‌یی می‌کنند که سفیر و وزارت خارجه‌ی ما اصلاً از آن خبر ندارد. این گونه کارها ناهماهنگی است. همان طور که اول عرض کردم، کار شما یک کار است؛ همه دارید بخش‌های یک عمارت را می‌سازید؛ یکی دیوار می‌چیند، یکی تیر سقف می‌گذارد، یکی گِل درست می‌کند، یکی آب می‌آورد. هر کدام شما یک کار دارید می‌کنید تا این جا ساخته شود. اگر کارهای شما نامتوازن باشد، آنچه از آب درمی‌آید، چیز خوبی نخواهد بود.

نکته‌ی بعد، توجه به ساده‌زیستی است. یکی از شعارهای خوب آقای احمدی‌نژاد مسأله‌ی ساده‌زیستی است. این شعار، شعار بسیار مهمی است؛ این را نباید دست کم گرفت. یک وقت هست که ما در زندگی شخصی خود مثلاً حرکت اشراف گونه‌یی داریم بین خودمان و خدا؛ که اگر حرام باشد، حرام است؛ اگر مکروه باشد، مکروه است؛ اگر مباح باشد، مباح است؛ اما یک وقت هست که ما جلوی چشم مردم یک مانور اشرافی‌گری می‌دهیم؛ این دیگر مباح و مکروه ندارد؛ همه‌اش حرام است؛ به خاطر این که تعلیم‌دهنده‌ی اشرافی‌گری است به؛ اولاً زیردست‌های خودمان، ثانیاً آحاد مردم به این کار تشویق می‌شوند. ما نباید مردم را به این کار تشویق کنیم. ممکن است در داخل جامعه کسانی پولدار باشند و ریخت و پاش کنند - البته این کار بدی است، ولی به خودشان مربوط است - اما ریخت و پاش ما اولاً از جیبمان نیست، از بیت‌المال است؛ ثانیاً ریخت و پاش ما مشوق ریخت و پاش دیگران است. واقعاً «الْأَنْسَ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ». ملوک در این جا به معنی پادشاهان نیست که بگوییم ما پادشاه نداریم؛ نه، ملوک شماها هستید؛ الْأَنْسَ عَلَى

سیاست، چه در اخلاق، چه در گرایش دینی، چه در شکل حکومت و چه در اقتصاد، متحجرانه و متعصبانه می‌ایستند؛ این که بیشتر طالبانیسم است. اصلاً مظهر طالبانیسم تحجر است. تحجر و دوری از عقلانیت، مظهرش همین است. ما به تعقل توصیه می‌کنیم. قرآن اساساً از اولش بر اساس تعقل پیدا شده.

مطلب دیگری که عرض می‌کنم، این است که کاری کنید خدمت‌رسانی شما محسوس شود. واقعاً گاهی اوقات دولتها سرمایه‌گذاری‌هایی کردند که خیلی هم کلان نبوده؛ اما اثرش را مردم در مقابل چشمشان دیدند. گاهی هم چند برابر آن سرمایه‌گذاری می‌کنیم و این جا و آن جا هم گفته می‌شود فلان جا سرمایه‌گذاری شد یا از صندوق ذخیره‌ی ارزی فلان مبلغ برداشت شد؛ اما هیچ اثری در زندگی مردم مشاهده نمی‌شود. سعی کنید خدمت‌رسانی شما مابازا داشته باشد؛ یعنی واقعاً در همه‌ی بخش‌ها و در همه‌ی وزارتخانه‌ها تحول در خدمت‌رسانی به وجود بیاید.

در کنار این، نظام پاسخگویی را برای خودتان متحتم بدانید. واقعاً وزیر در حوزه‌ی کار خودش، مدیران وزارتی در حوزه‌ی کار خودشان، معاونان هر کدام در حوزه‌ی کار خودشان پاسخگو باشند. یعنی هم در برابر خطایی که انجام می‌گیرد، واقعاً پاسخگو باشند؛ هم در برابر کار لازمی که باید انجام می‌گرفته و انجام نمی‌گیرد، پاسخگو باشند. در خیلی از موارد خلافی انجام نگرفته؛ اما خلاف این بوده که کارهای زیادی باید انجام می‌گرفته، ولی انجام نگرفته. کار نکردن به مقدار لازم هم یک نوع تخلف است.

توصیه‌ی دیگر، کار جمعی و متوازن است. از جمله چیزهایی که ما همیشه در طول این چند سال توصیه کرده‌ایم و صورت هم نگرفته است و تا همین آخر هم مسؤولان دولتی به ما شکایت کردند، عدم همکاری در بخش‌های مختلف و در جاهای حساس است؛ مثلاً بخش‌های اقتصادی ما با وزارت خارجه‌ی ما. وزرای خارجه - چه زمان آقای دکتر ولایتی، چه زمان آقای دکتر خرازی - همیشه به من شکایت می‌کردند که ما با فلان

می‌شود.

اگر می‌بینید بعضی‌ها «رَبَّنَا اللَّهُ» را گفتند، اما امروز به جای کعبه رو به بتکده دارند؛ شعار خوب را دادند، اما امروز ۱۸۰ درجه در جهت عکس آن شعار حرکت می‌کنند، عاملش این است؛ نتوانستند نگه دارند. چرا نتوانستند؟ چون در اثنای راه، جاذبه‌ها پیدا می‌شود.

لابد شنیده‌اید که کسی نیت کرد چهل روز ریاضت بکشد؛ اما روز دوم، روز پنجم، روز بیستم ناگهان عوامل شیطانی شروع به دخالت کردند؛ زنی با این چهره وارد شد، غذایی با آن شکل جلوی چشم گذاشته شد؛ پولی به آن صورت به او عرضه شد؛ لذا نتوانست خودش را نگه دارد؛ بنابراین تسلیم شد و زحمات آن بیست روز و سی روزی هم که قبلاً کشیده بود، باطل شد. اینها ممکن است واقعیت داشته باشد؛ اما اگر واقعیت هم نداشته باشد، مفهوم نمادین آن برای ما درس آموز است.

یک نکته در باب دولت اسلامی عرض کنیم. یکی از شعارهای خوبی که آقای رئیس‌جمهور، هم در دوره‌ی انتخابات، هم بعد از آن تکرار کردند، مسأله‌ی دولت اسلامی است. من به این موضوع در نماز جمعه اشاره‌ی کردم. باید قدری بیشتر این مفهوم را بشکافیم. نظام اسلامی پس از انقلاب اسلامی تشکیل شد. شورش انقلابی و نهضت انقلابی می‌توانست انجام بگیرد، اما نظام غیراسلامی تشکیل شود. خیلی جاها این طور شده؛ در الجزایر همین طور بود. در الجزایر، نهضت، اسلامی بود. اصلاً پایگاه نهضت و رهبران نهضت، مسلمانها بودند؛ اما بعد از آن که نهضت به نتیجه رسید، کسانی که اعتقادی به مبانی تفکر اسلامی نداشتند، آمدند قدرت را در دست گرفتند. این جا هم همین کارها داشت می‌شد. در همان روز ۲۱ بهمن و ۲۲ بهمن و ۲۳ بهمن از این کارها داشت می‌شد. بنده از نزدیک در جریان برخی از کارها بودم؛ داشتند حرکت می‌کردند که به اصطلاح خودشان یک جنبش کارگری و یک حرکت کارگری را بر این حرکت عمومی تغلیب کنند و همان فرمولی که در روی کار آمدن نظام‌های سوسیالیستی در دنیا

معمول است - یعنی انقلاب طبقه‌ی کارگر - تحقق بدهند و بعد هم چند نفر سر کار بیایند؛ منتها امام را محاسبه نکرده بودند؛ یعنی این گوهر خدشه‌ناپذیر شکست‌ناپذیر را در محاسباتشان ندیده بودند؛ لذا سخت ضربه خوردند. حتی روز سوم بعد از پیروزی انقلاب راه افتادند آمدند جلوی بیت امام در مدرسه‌ی علوی و تظاهرات کردند و مطالبات به اصطلاح سوسیالیستی و کارگری را مطرح کردند. ولی نظام اسلامی تشکیل شد.

نظام اسلامی یعنی چه؟ یعنی منبع تقنین و معیار و ملاک اجرا و ارکان تصمیم‌گیری در کشور معلوم شد چیست؛ ارکان حکومت - قوه‌ی مجریه، قوه‌ی مقننه، رهبری، قوه‌ی قضاییه و دیگر ارکان - چیده شد و قانون اساسی آمد همه‌ی اینها را تثبیت کرد؛ لذا پایه‌گذاری‌های اصولی انجام گرفت. این نظام اسلامی فقط شکل نیست؛ محتوایی دارد؛

یعنی کارهایی باید در واقعیت زندگی مردم انجام بگیرد. تحقق این واقعیت‌ها در زندگی مردم، مردان و عناصر مؤمن و معتقد به خودش را - که دارای صفات و خصوصیات لازم هم باشند - می‌طلبد؛ این می‌شود دولت اسلامی. دولت اسلامی شامل همه‌ی کارگزاران نظام اسلامی است؛ نه فقط قوه‌ی مجریه؛ یعنی حکومت‌گزاران و خدمتگزاران عمومی. اینها باید جهتگیری‌ها و رفتار اجتماعی و رفتار فردی خود و رابطه‌شان با مردم را با معیارهای اسلامی تطبیق دهند تا بتوانند به آن اهداف برسند. بعد هم باید آن جهتگیری‌ها را در مدّ نگاه خودشان قرار

نظام اسلامی فقط شکل نیست؛ محتوایی دارد؛ یعنی کارهایی باید در واقعیت زندگی مردم انجام بگیرد. تحقق این واقعیت‌ها در زندگی مردم، مردان و عناصر مؤمن و معتقد به خودش را - که دارای صفات و خصوصیات لازم هم باشند - می‌طلبد؛ این می‌شود دولت اسلامی.

اولین گام در تحول این است که رفتار خودمان، کیفیت کارمان، عزل و نصب خودمان، اعمال مدیریت خودمان، جذبه‌ی که به خرج می‌دهیم، انعطافی که به خرج می‌دهیم، برخوردی که با طبقات مخاطب و مراجع به خودمان انجام می‌دهیم، اسلامی باشد.

البته این که گفتم ادبیات دینی را غلیظ کردن بدون مابازا، یکی از آفتهاست، اشتباه نشود با کاری که بعضی‌ها گوشه و کنار دنبالش هستند که پرچم‌های اسلامی و نشانه‌های اسلامی را از بین مردم بردارند؛ نخیر، بنده این را نمی‌گویم. مطلقاً نباید نشانه‌های اسلامی را تضعیف کرد. «و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب»؛ اصلاً بنای شعائر بر تظاهر و بر نشان دادن و بر مطرح کردن و جلو چشم نگهداشتن است. شعائر را مطلقاً نباید تضعیف کرد. بعضی‌ها به اسم این که ما اهل ریا نیستیم و نمی‌خواهیم تظاهر کنیم، شعائر اسلامی و علامتهای اسلامی و سیمای اسلامی و وجهه‌ی اسلامی و رفتار اسلامی و پرچمهای اسلامی را از زندگی خودشان و زندگی مردم جمع می‌کنند؛ نخیر، بنده مطلقاً این را توصیه نمی‌کنم؛ بلکه بعکس، توصیه می‌کنم مقید باشید اینها را نگه دارید. منتها اگر بناست جانماز آب بکشیم، واقعاً روی آن جانماز نماز هم بخوانیم؛ والا انسان جانماز را آب بکشد و رویش نماز نخواند و کنار بیندازد، فایده‌ی ندارد.

ضمناً این هم که بگویند شما متحجربید و طالبانی عمل می‌کنید، به این حرفها خیلی گوشتان بدهکار نباشد؛ از این حرفها همیشه هست و گفته‌اند و می‌گویند. ما با هر حرکت و گرایشی از نوع طالبان، در اصل و بنیاد مخالفیم. آنها اصلاً مخالف عقلند؛ آنها متحجرب بودند. اتفاقاً کسانی که در مقابل جناح متعبد و پایبند ایستادند، به یک معنا بیشتر به تحجر و به طالبانیسم نزدیکترند؛ چون آنها هم نسبت به آموخته‌ها و درسهای غربی تحجر دارند. هرچه غربی‌ها گفتند، همان را صددرصد باید اجرا کرد؛ این تحجر نیست؟ تحجر همین است. تازه حرفهای جدید غربی‌ها را به گوش ما نمی‌رسانند؛ حرفهای قرن نوزدهمی، حرفهای کهنه شده و حرفهای منسوخ را می‌آورند در جامعه مطرح می‌کنند؛ چه در

صورت مخالفت و اعتراض است، بعضی وارد میدان می‌شوند و گلاویز می‌شوند. بنابراین انواع و اقسام دشمنی وجود دارد و باید با هر کدام به نحوی برخورد کرد.

دسته‌ی دوم دشمنان درونی‌اند؛ یعنی آفت‌ها، بیماری‌ها و میکروب‌ها. مرگ ما بیش از آنچه ناشی از این باشد که دیگری بیاید ما را بگشدد، ناشی از این است که در درون خودمان اختلافی به وجود می‌آید. غالباً مرگ‌های ما ناشی از ویروسی، میکروبی، بیماری‌ی و سلول عاصی‌بی است که سرطان درست می‌کند؛ کمتر ناشی از این است که کسی بیاید آدم را بگشدد. دولت اسلامی هم همین‌طور است؛ باید مواظب دشمن‌های درونی‌اش باشد؛ اینها آفتهایش است.

یکی دو مورد از این آفتهها را بگویم. اول صحبت به بخشی از این آفتهها اشاره کردم. غفلت کردن و از راه منحرف شدن، یکی از آفتههای این است که ما ادبیات دینی را غلیظ کنیم؛ بدون این که مابازایی در عمل داشته باشد. این ما را، هم به ریاکاری می‌کشاند و هم ریاکاری را در بین مردم تشویق می‌کند. این که ادبیات دینی تقویت شود، من با آن هیچ مخالفتی ندارم؛ ولی باید مابازا داشته باشد. بیش از آنچه در رفتارمان اسلامی عمل می‌کنیم، در زبان و اظهار و تظاهراتمان نخواهیم خود را جلوه دهیم. بیشتر اهمیت دادن به فرم تا به محتوا، از آن آفتهاست.

محتوا را باید اسلامی کرد. اگر می‌خواهیم حقیقتاً اسلامی شویم، باید در نحوه‌ی مدیریتمان تحول ایجاد کنیم. یکی از حرفهای خوب آقای رئیس‌جمهورمان در تبلیغات انتخاباتی - که به نظر من این حرف، عده‌ی زیادی را جذب کرد - تحول در

مدیریت بود. این تحول در مدیریت را چه کسی باید انجام دهد؟ خود ما باید انجام دهیم.

محتوا را باید اسلامی کرد. اگر می‌خواهیم حقیقتاً اسلامی شویم، باید در نحوه‌ی مدیریتمان تحول ایجاد کنیم.

دهند و به سرعت به سمت آن جهتگیری‌ها حرکت کنند؛ این می‌شود دولت اسلامی.

از همان اوان کار، تلاش برای تشکیل دولت اسلامی شروع شد. بعضی‌ها می‌گویند شما بعد از ۲۷ سال می‌خواهید دولت اسلامی تشکیل دهید؟ نه، تلاش و اقدام برای تشکیل دولت اسلامی از روز اول شروع شد؛ منتها افت و خیز داشته؛ پیشرفت و عقبگرد داشته؛ در جاهایی موفق

بودیم، در برهه‌ی موفق نبودیم. بعضی از ماها وسط راه پایمان لغزید؛ بعضی از ماها در اصل هدف مردم شدیم؛ بعضی از ماها نتوانستیم خود را نگه داریم؛ دل‌بسته‌ی به رفتارهای طاغوتی شدیم.

اسم ما که دولت اسلامی باشد، کافی نیست؛ والا قبل از ما چند دولت جمهوری اسلامی دیگر در منطقه‌ی ما و آفریقا و جاهای دیگر وجود داشته و الان هم هست. قبل از انقلاب، در جایی دولتی تشکیل شد که ما شوخی می‌کردیم و می‌گفتیم جمهوری اسلامی امریکایی فلان جا! آن دولت با نام جمهوری اسلامی هم بود. بنابراین اسم ما دولت اسلامی باشد، کافی نیست؛ باید عمل و جهتگیری ما اسلامی باشد. اگر در اینها اختلال پیدا شد، حرکت مستمر و مداوم و پوینده‌ی که لازم است تا دولت اسلامی به صورت کامل شکل بگیرد، دچار نُکث می‌شود و طبعاً کار عقب می‌افتد. البته دولت اسلامی کامل به معنای واقعی کلمه، در زمان انسان کامل تشکیل خواهد شد؛ ان‌شاء... خوشا به حال

دولت اسلامی شامل همه‌ی کارگزاران نظام اسلامی است؛ نه فقط قوه‌ی مجریه؛ یعنی حکومتگران و خدمتگزاران عمومی. اینها باید جهتگیری‌ها و رفتار اجتماعی و رفتار فردی خود و رابطه‌شان با مردم را با معیارهای اسلامی تطبیق دهند تا بتوانند به آن اهداف برسند.

کسانی که آن روز را درک می‌کنند. همه‌ی ما انسانهای ناقصی هستیم. ما به قدر توان و تلاش خود می‌خواهیم مجموعه‌ی کارگزاران حکومت را - که خودمان هم جزو آنها هستیم - به نقطه‌ی برسانیم که با نصاب جمهوری اسلامی تطبیق کند. ما می‌خواهیم خود را به حد نصاب نزدیک کنیم. اگر دولتی می‌آید و می‌گوید هدفم این است که این را تحقق ببخشم، خیلی چیز مبارک و خوبی است.

من چهار پنج سال پیش همین‌جا در حسینیه این مطلب را با مجموعه‌ی کارگزاران مطرح کردم؛ گفتم انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی و بعد کشور اسلامی. اگر دولت ما اسلامی شد، آن وقت کشورمان اسلامی خواهد شد. اگر من و شما در معاشرتیمان، در رفتارمان، در طلب مالمان، در مجاهدتمان، نتوانستیم خود را به حد نصاب برسانیم، از آن دانشجو، از آن جوان بازاری، از آن عنصر در رده‌های پایین دولتی، از آن کارگر، از آن روستایی، از آن شهری چه توقعی می‌توانیم داشته باشیم که اسلامی عمل کنند؟ چرا مردم را ببخود ملامت می‌کنیم؟ نباید ملامت کنیم. اگر کمبودی هست، خودمان را باید ملامت کنیم؛ «لوموا انفسکم».

اول، ما اسلامی می‌شویم؛ وقتی اسلامی شدیم، «کونوا دعاه الناس بغير السنتمکم»؛ آن وقت عمل ما مردم را مسلمان واقعی خواهد کرد و کشور، اسلامی خواهد شد؛ هم احکام و مقررات اسلامی است، هم اجرا اسلامی است، هم دولتمردان اسلامی‌اند، هم مردم به تبع حال و به تبع دولتمردان از لحاظ اخلاقی اسلامی خواهند شد. البته شیطان نمی‌میرد؛ شیطان زنده است. همیشه عده‌ی، جریانی، مجموعه‌هایی هستند که تسلیم شیطان بشوند؛ اما شکل کلی، اسلامی خواهد شد.

معنای شعار دولت اسلامی این است که ما می‌خواهیم اعمال فردی، رفتار با مردم، رفتار بین خودمان، و رفتار با نظامهای بین‌المللی و نظام سلطه‌ی امروز جهانی را به معیارها و ضوابط اسلامی نزدیکتر کنیم. این شعار، بسیار با ارزش است؛ ان‌شاء... به این شعار پایبند

استعداد والایشان.

مبارزه‌ی با سلطه هم یکی از وظایف دولت اسلامی است. نظام سلطه، نظامی است که مثل بختک سنگینی روی پیکر جامعه‌ی بشری می‌افتد - و افتاده است - و او را نابود می‌کند و از بین می‌برد. این نظام سلطه دو طرف دارد؛ سلطه‌گر و سلطه‌پذیر. با این نظام باید مبارزه کرد. مبارزه‌اش هم با شمشیر نیست؛ مبارزه‌اش با عقل، با کار حرفه‌ی سیاسی، و با شجاعت در میدان‌های لازم و متناسب خودش است.

مبارزه‌ی با سلطه هم یکی از وظایف دولت اسلامی است... مبارزه‌اش هم با شمشیر نیست؛ مبارزه‌اش با عقل، با کار حرفه‌ی سیاسی، و با شجاعت در میدان‌های لازم و متناسب خودش است.

دولت اسلامی دشمنانی هم دارد. دولت اسلامی دو دسته دشمن دارد؛ یک دسته دشمنان شناخته شده هستند. همه‌ی سلطه‌گران و دیکتاتورهای دنیا به دلایل واضح دشمن دولت اسلامی‌اند؛ چون دولت اسلامی با اصل سلطه و دیکتاتوری مخالف است. کسانی هستند که به دین یا به ورود دین در عرصه‌ی زندگی معتقد نیستند - به اصطلاح سکولارها - اینها هم با دولت اسلامی مخالفند؛ می‌گویند اقتصاد باید از دین جدا باشد، سیاست از دین جدا باشد، زندگی اجتماعی از دین جدا باشد، تحرکات و نشاطهای مردمی عمومی از دین جدا باشد. مخالفت‌ها هم در طیف وسیعی انجام می‌گیرد؛ از مخالف بودن، تا مخالفت کردن، تا معارضه‌های جدی کردن. مترفین بین‌المللی - یعنی ثروتمندان عظیم جهانی که نفت و منابع عمده‌ی جهانی را در اختیار خودشان می‌خواهند و برای این کار دارند حداکثر تلاش علمی و عملی را می‌کنند - اینها هم جزو دشمنان بیرونی دولت اسلامی‌اند. عرض کردیم دشمن‌ها لزوماً دشمنی نمی‌کنند؛ بعضی از آنها دشمن‌اند، بعضی دشمنی کردنشان به

آزادی فکر بود، به طور طبیعی آزادی بیان هم هست. عمده، آزادی فکر است که انسانها بتوانند آزاد بیندیشند. در غیر فضای آزاد فکری، امکان رشد وجود ندارد. برای فکر، برای علم، برای میدان‌های عظیم پیشرفت بشری اصلاً جایی وجود نخواهد داشت. ما در مباحث کلامی و مباحث فلسفی هرچه پیشرفت داشتیم، در سایه‌ی مباحثه و جدل و بحث و وجود معارض داشتیم. اشکالی که ما همواره به بخش‌های فرهنگی داشته‌ایم، این بوده که به نقش خودشان به عنوان یک دولت اسلامی در صحنه‌ی کارزار فکری درست عمل نمی‌کنند. کارزار فکری باید باشد؛ منتها کارزار فکری عملاً به این شکل درنیاید که ما به قول سعدی، سگ را بگشاییم و سنگ را ببندیم؛ حربه را از دست اهل حق و اهل آن فکری که حق می‌دانیم، بگیریم؛ اما دست اهل باطل را باز بگذاریم که هر بلایی می‌خواهند، سر جوانهای ما بیاورند؛ نه، او حرف بزند، شما هم حرف بزنید و در جامعه فکر تزیق کنید. ما به تجربه دریافته‌ایم که آنجایی که سخن حق با منطق و آرایش لازم خودش به میدان می‌آید، هیچ سخنی در مقابل آن تاب پهلو زدن و مقاومت کردن نخواهد داشت.

مبارزه‌ی با فساد، یکی دیگر از وظایف بسیار مهم است. من درباره‌ی مبارزه‌ی با فساد این قدر در صحبت‌های عمومی و خصوصی حرف زده‌ام که فکر می‌کنم تکراری است. البته بحمد... ارکانی در این دولت هم خودشان به این مسأله کاملاً توجه دارند.

نکته‌ی بعد، تأمین عزت ملی است. یک ملت اگر احساس عزت کرد، پیشرفت خواهد کرد و خواهد بالید؛ اما اگر توسری خورد، استعدادها در او خفه خواهد شد. عزت ملی و آنچه را که امروز به آن غرور ملی گفته می‌شود - البته تعبیر «غرور» با توجه به معنای لغوی‌اش خیلی رسا نیست، اما رایج است - باید در ملت تقویت کرد تا احساس عزت و توانایی کند. آنچه مایه‌ی عزت یک ملت است، مثل ثراث عظیم فکری و فرهنگی و علمی در مقابل چشم آنها قرار می‌گیرد؛ شخصیت‌های برجسته‌شان، گذشته‌ی روشن‌شان،

بمانید و این تلاش را جدی‌تر، بی‌آسیب‌تر و واقعی‌تر کنید؛ چون گامی بلند خواهد بود در راه رسیدن به آن هدفها؛ و همان‌طور که عرض کردم، رسیدن به آن هدفها مردان خودش را می‌خواهد. البته «مردان» که می‌گوییم، به معنای «رجال» در قانون اساسی نیست؛ شامل خانمها هم می‌شود؛ یعنی کسان و عناصر و کارگزاران خودش را می‌خواهد. به قول شاعر، آن دو صد من استخوان را داشته باشند تا بتوانند این صد من بار را بردارند.

نکته‌ی دوم: یکی از شعارهای این دولت، عدالت است. عدالت یقیناً محور انقلاب بود؛ در این شکی نیست. هیچ دولتی هم از اول نیامده صریحاً بگوید من نمی‌خواهم طبق عدالت رفتار کنم؛ لیکن من باید از آقای احمدی‌نژاد تشکر کنم که ایشان کار جدیدی کردند؛ عدالت محوری را به عنوان یک شعار گذاشتند وسط؛ این کار خیلی بزرگی بود. وقتی که ایشان تبلیغات انتخاباتی می‌کردند، به افراد خانواده‌ی خودم می‌گفتم اگر آقای احمدی‌نژاد رأی هم نیاورد، این خدمت بزرگ را به انقلاب کرد که شعار عدالت محوری را مطرح کرد؛ نگذاشت به فراموشی سپردن این شعار بشود یک سنت. این شعار مطرح شد و ذهن‌ها را به خودش متوجه کرد. خوشبختانه مردم هم فهمیدند، خواستند، دوست داشتند و رأی دادند. این کار، کار مهمی است. بنابراین عدالت محور بودن این دولت حرف بزرگی است؛ طرح این شعار به عنوان محور حرکت دولت، یک کار جدید است؛ خودش یک تحول است؛ به این پایبند باشید.

برای تحقق عدالت، خیلی کار شده است. از اول انقلاب همه‌ی فعالیت‌هایی که به نفع طبقات محروم انجام گرفته؛ یعنی بردن امکانات رفاهی، امکانات آموزشی و امکانات بهداشتی به اقصی نقاط کشور - که واقعاً از بس زیاد است، قابل شمارش نیست - در جهت عدالت بوده است. حقاً و انصافاً این خدمت‌رسانی، اوضاع را زیر و رو کرده. کسانی که در دوره‌ی قبل اوضاع طبقات محروم را دیدند، می‌توانند بفهمند. من خودم در نقاط محروم بودم و جاهای محروم را در آن دوره دیدم؛ حالا هم که خیلی اوقات رفتم و از

نزدیک دیدم؛ واقعاً زیر و رو شده. همین زیرساخت‌های عظیمی که برای استفاده‌ی عموم است، همه‌ی اینها کمک به عدالت است؛ در این تردیدی نیست؛ منتها نباید ارزش عدالت به عنوان یک ارزش درجه‌ی دو کم کم در مقابل ارزشهای دیگر به فراموشی سپرده شود؛ در نظام ما این خطر وجود داشته است. ارزش‌های دیگر هم خیلی مهم است؛ مثلاً ارزش پیشرفت و توسعه، ارزش سازندگی، ارزش آزادی و مردم‌سالاری. مطرح کردن ارزش عدالت مطلقاً به معنای نفی اینها نیست؛ اما وقتی ما این ارزش‌ها را عمده می‌کنیم و مسأله‌ی عدالت و نفی تبعیض و توجه به نیازهای طبقات محروم در جامعه کمرنگ می‌شود، خطر بزرگی است؛ اما با عدالت‌محور بودن یک دولت، این خطر از بین می‌رود یا ضعیف می‌شود.

اصلاً عدالت چیست؟ عدالت، به حسب ظاهر، مفهوم ساده‌ی است و همه می‌گویند و آن را تکرار می‌کنند؛ منتها در مصداق و در عمل، رسیدن به عدالت خیلی دشوار است؛ همان نکته‌ی که امیرالمؤمنین درباره‌ی حق فرموده است: «الحق اوسع الاشياء فی التواصف و اضيقها فی التناصف». در مورد عدل هم عیناً همین‌طور است؛ چون عدل هم حق است و اصلاً از هم جدا نیستند. به یک معنا، حق همان عدل است؛ عدل همان حق است؛ تواصفش آسان است، اما در عمل، رسیدن به عدالت مشکل است؛ حتی شناختن موارد عدالت و مصادیق عدالت هم گاهی خیلی مشکل است؛ کجا عدالت است، کجا بی‌عدالتی است. من نمی‌خواهم الان عدالت را تعریف کنم که چیست. تعریف‌های کلی و عمده‌ی عدالت شده؛ تقسیم عادلانه‌ی امکانات و از این قبیل حرفها، که درست هم هست و محتاج تدقیق و ریزینی هم هست؛ یعنی شما در هر یک از بخش‌هایتان واقعاً باید ببینید عدالت چیست و با چه چیزی حاصل می‌شود.

من می‌خواهم این نکته را هم عرض کنم که اگر بخواهیم عدالت به معنای حقیقی خودش در جامعه تحقق پیدا کند، با دو مفهوم دیگر به شدت در هم تنیده است؛ یکی مفهوم

عدالت یعنی امکاناتی که در کشور هست، عادلانه و عاقلانه تقسیم کنیم - نه عادلانه‌ی بی‌حساب و کتاب - و سعی کنیم همین امکانات را بیشتر کنیم تا به همه بیشتر برسد.

همراه با حسرت، و تعدادی هم در زندگی‌های بسیار سخت و دشوار به سر می‌برند. بنابراین، این که ما بگوییم عدالت را مطرح نکنید، تولید ثروت را مطرح کنید؛ بهانه را هم این بیاوریم که بعد از تولید ثروت سراغ عدالت می‌رویم، این نمی‌شود. عدالت یعنی امکاناتی که در کشور هست، عادلانه و عاقلانه تقسیم کنیم - نه عادلانه‌ی بی‌حساب و کتاب - و سعی کنیم همین امکانات را

بیشتر کنیم تا به همه بیشتر برسد؛ نه این که به قشر خاص و به دسته‌ی خاصی بیشتر برسد. این وظیفه از وظایف دولت اسلامی بود که شما شعارش را دادید؛ خیلی هم خوب کردید؛ دنبالش هم باشید؛ متعهد به این هم باشید؛ و این اساس کار شماست.

عدالت را واقعاً محور همه‌ی برنامه‌ریزی‌های خودتان قرار دهید و ببینید در بخش‌های مختلف چگونه می‌شود آن را تأمین کرد. در این زمینه، بخصوص سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی نقش خیلی زیادی دارد و بعد هم بخش‌های مالی و اقتصادی دولت و بخش خدماتی و دیگر بخش‌ها.

وظیفه‌ی حتمی دیگر دولت اسلامی، گسترش علم و دانایی است؛ چون دولت اسلامی بدون گسترش علم و دانایی به جایی نخواهد رسید.

وظیفه‌ی حتمی دیگر دولت اسلامی، گسترش علم و دانایی است؛ چون دولت اسلامی بدون گسترش علم و دانایی به جایی نخواهد رسید. گسترش آزاداندیشی هم مهم است. واقعاً انسانها

باید بتوانند در یک فضای آزاد فکر کنند. آزادی بیان تابعی از آزادی فکر است. وقتی

سرنوشت انسانها ندارد؛ «من اصبح و لم يهتمّ بامور المسلمين فليس بمسلم». آدم معنوی‌یی که با ظلم می‌سازد، با طاغوت می‌سازد، با نظام ظالمانه و سلطه می‌سازد، این چطور معنویتی است؟ این گونه معنویت را ما نمی‌توانیم بفهمیم. بنابراین معنویت و عدالت در هم تنیده است.

این نکته را هم در باب عدالت عرض کنیم که بعضی‌ها می‌گویند عدالت یعنی توزیع فقر. نخیر، کسانی که بحث عدالت را می‌کنند، به هیچ وجه منظورشان توزیع فقر نیست؛ بلکه توزیع عادلانه‌ی امکانات موجود است. آنهایی که می‌گویند عدالت توزیع فقر است، مغز و روح حرفشان این است که دنبال عدالت نروید؛ دنبال تولید ثروت بروید تا آنچه تقسیم می‌شود، ثروت باشد. دنبال تولید ثروت رفتن بدون نگاه به عدالت، همان چیزی می‌شود که امروز در کشورهای سرمایه‌داری مشاهده می‌کنیم. در غنی‌ترین کشور عالم - یعنی امریکا - کسانی هستند که از گرسنگی و از سرما و گرما می‌میرند؛ اینها که شعار نیست؛ واقعیهایی است که مشاهده می‌کنیم. کسانی هستند که در آرزوی یک آپارتمان سه چهار اتاقه سالهای سال تلاش می‌کنند و چون به جایی نمی‌رسند، می‌روند خیانت می‌کنند تا به این امکانات برسند.

دو سه سال قبل یک عضو عالی‌رتبه‌ی سی.آی.ای را به جرم جاسوسی برای شوروی سابق و دنباله‌اش روسیه، دستگیر کردند. در مصاحبه‌یی از او پرسیدند - که ما این مصاحبه را در مطبوعه‌یی خواندیم - چرا این کار را کردی؟ گفته بود من دلم می‌خواست یک ویلای سه اتاقه داشته باشم، اما دیدم با این حقوق و درآمد نمی‌شود؛ مجبور شدم بروم نوکری شوروی را بکنم؛ با آن دشمنی و نقاضتی که آن روز بین آن دو کشور وجود داشت. وقتی دنبال تولید ثروت رفتن از نگاه عدالت محور جدا باشد، به این جاها می‌رسد که در جامعه‌یی، کسانی که زرننگ‌تر و باهوش‌ترند، یکشبه به ثروتهای کلان و انبوه می‌رسند؛ کسانی هم که خودشان خانواده‌ی ثروتمند؛ اکثریتی هم هستند که در زندگی‌های معمولی

اگر بخواهیم عدالت به معنای حقیقی خودش در جامعه تحقق پیدا کند، با دو مفهوم دیگر به شدت در هم تنیده است؛ یکی مفهوم عقلانیت است؛ دیگری معنویت.

عقلانیت است؛ دیگری معنویت. اگر عدالت از عقلانیت و معنویت جدا شد، دیگر عدالتی که شما دنبالش هستید، نخواهد بود؛ اصلاً عدالت نخواهد بود. عقلانیت به خاطر این است که اگر عقل و خرد در تشخیص مصادیق عدالت به کار

گرفته نشود، انسان به گمراهی و اشتباه دچار می‌شود؛ خیال می‌کند چیزهایی عدالت است، در حالی که نیست؛ و چیزهایی را هم که عدالت است، گاهی نمی‌بیند. بنابراین عقلانیت و محاسبه، یکی از شرایط لازم رسیدن به عدالت است.

عقلانیت و محاسبه که می‌گوییم، فوراً به ذهن نیاید که عقلانیت و محاسبه به معنای محافظه‌کاری، عقل‌گرایی و تابع عقل بودن است. عاقل بودن و خرد را به کار گرفتن با محافظه‌کاری فرق دارد. محافظه‌کار، طرفدار وضع موجود است؛ از هر تحولی بیمناک است؛ هرگونه تغییر و تحولی را برنمی‌تابد و از تحول و دگرگونی می‌ترسد؛ اما عقلانیت این‌طور نیست؛ محاسبه‌ی عقلانی گاهی اوقات خودش منشأ تحولات عظیمی می‌شود. انقلاب عظیم اسلامی ما ناشی از یک عقلانیت بود. این‌طور نبود که مردم همین‌طور بی‌حساب و کتاب به خیابان بیایند و بتوانند یک رژیم آن‌چنانی را ساقط کنند؛ محاسبات عقلانی و کار عقلانی و کار فکری شده بود. در طول سالهای متمادی - به تعبیر رایج امروز - یک گفتمان حق‌طلبی، عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی در بین مردم به وجود آمده بود و منتهی شد به این که نیروهای مردم را استخدام کند و به میدان جهاد عظیم بیاورد و در مقابل آن دشمن صف‌آرایی کند و بر آن دشمن پیروز کند. بنابراین عقلانیت گاهی منشأ چنین تحولات عظیمی است. الان هم همین‌طور است. الان در نظام ما برخی از

تحولات هست که مُتجهی یک نگاه عقلانی و دقیق و موشکافانه‌ی به وضع موجود و وضع دنیاست. من در زمینه‌ی مسائل گوناگون این را دارم مشاهده می‌کنم. حالت خواب‌رفتگی و تن دادن به آنچه در جریان عمومی سیاسی و اقتصادی دنیا دارد می‌گذرد و تسلیم شدن به آن، خطر بزرگ جامعه‌ی ماست و اگر کسی درست بفهمد و بیندیشد، می‌فهمد که باید با یک تحرك و تحول، این وضع را دگرگون کرد؛ هم در زمینه‌ی مسائل اقتصادی، هم در زمینه‌ی مسائل سیاسی. بنابراین عقلانیت با محافظه‌کاری فرق دارد. محاسبه‌ی عقلانی را با محاسبه‌ی محافظه‌کارانه به هیچ‌وجه مخلوط نکنید؛ اینها دو چیز است.

تا می‌گوییم محاسبه و عقلانیت، عده‌ی می‌گویند مواظب باشید، دست از پا خطا نکنید، عقل را رعایت کنید؛ نادا یک حرف آن‌چنانی بزنید که در دنیا آن‌طوری بشود؛ نادا یک کار آن‌چنانی بکنید که دنیا صف‌آرایی کند. اینها عقلانیتِ محافظه‌کارانه است؛ من به این اصلاً اعتقاد ندارم. بنابراین اگر بخواهید عدالت را به درستی اجرا کنید، احتیاج دارید به محاسبه‌ی عقلانی و به کار گرفتن خرد و علم در بخش‌های مختلف، تا بفهمید چه چیزی می‌تواند عدالت را برقرار کند و اعتدالی را که

ما بنای زمین و زمان را بر اساس آن اعتدالِ خدادادی می‌دانیم و مظهرش در زندگی ما عدالت اجتماعی است، تأمین کند.

اگر عدالت را از معنویت جدا کنیم - یعنی عدالتی که با معنویت همراه نباشد - این هم عدالت نخواهد بود. عدالتی که همراه با معنویت و توجه به آفاق معنویِ عالم وجود و کائنات نباشد، به ریاکاری و دروغ و انحراف و

عدالتی که همراه با معنویت و توجه به آفاق معنویِ عالم وجود و کائنات نباشد، به ریاکاری و دروغ و انحراف و ظاهرسازی و تصنع تبدیل خواهد شد؛

ظاهرسازی و تصنع تبدیل خواهد شد؛ مثل نظام‌های کمونیستی که شعارشان عدالت بود. ما می‌گفتیم عدالت و آزادی؛ اما آزادی اصلاً جزو شعارهای آنها نبود. در همه‌ی کشورهایی که حرکت کمونیستی در آن‌جا به شکلی از اشکال - انقلاب یا کودتا - تحقق پیدا کرده بود، «عدالت» محور شعارهای آنها بود؛ اما واقعیت زندگی آنها مطلقاً نشان‌دهنده‌ی عدالت نبود؛ درست ضد عدالت بود. عده‌ی به اسم کارگر سر کار آمدند، که همان طبقه‌ی اشرافی‌رژیم‌های طاغوتی بودند و هیچ تفاوتی با آنها نداشتند. زندگی سران کشورهای مارکسیستی این‌طور بود. بنده زمان مسؤولیت ریاست‌جمهوری وضعیت اقشار پایین بعضی از کشورهای سوسیالیستی را دیده بودم؛ آن چیزی که اسمش عدالت است و آن مفهومی که عدالت دارد، مطلقاً در آن‌جاها وجود نداشت. طبقه‌ی اشراف جدیدی در آن‌جا وجود داشت که با معیارهای حزبی و سیاسی خاص خودشان روی کار آمده بود و از همه‌ی امکانات برخوردار بود؛ مردم هم در فقر و تهیدستی و بدبختی زندگی می‌کردند. این وضعیت حتی در بعضی از کشورهای درجه‌ی یکشان هم دیده می‌شد. بنابراین، این‌گونه عدالت‌طلبی بی‌دوام خواهد بود و از طریق درستِ خودش منحرف و ریاکارانه و دروغین خواهد بود.

عدالت باید با معنویت همراه باشد؛ یعنی باید شما برای خدا و اجر الهی دنبال عدالت باشید؛ در این صورت می‌توانید با دشمنان عدالت مواجهه و مقابله کنید. البته معنویت هم بدون گرایش به عدالت، یک بُعدی است. بعضی‌ها اهل معنایند، اما هیچ‌نگاهی به عدالت ندارند؛ این نمی‌شود. اسلام، معنویت بدون نگاه به مسائل اجتماعی و

عدالت باید با معنویت همراه باشد؛ یعنی باید شما برای خدا و اجر الهی دنبال عدالت باشید؛ در این صورت می‌توانید با دشمنان عدالت مواجهه و مقابله کنید. البته معنویت هم بدون گرایش به عدالت، یک بُعدی است.